

## شخصیت پردازی زنان در سه داستان کوتاه از اریک امانوئل اشمیت

سمانه رودبارمحمدی\*

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی،  
واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

شهلا حائری\*\*

استادیار، دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران  
(تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۱۲، تاریخ تصویب: ۹۳/۳/۱۰)

### چکیده

اریک امانوئل اشمیت Eric-Emmanuel Schmitt از نویسندگان معاصر فرانسوی است که در بسیاری از داستان‌های خود، تصویری جهان‌شمول از شخصیت زن ارائه می‌دهد. او در اولین مجموعه داستان خود با عنوان اودت معمولی و داستان‌های دیگر، (که سه داستان از آن در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت)، زنانی متأهل و از قشر فقیر جامعه را به عنوان شخصیت اصلی داستان‌هایش برگزیده و با رودرویی این قشر با قشر ثروتمند جامعه، به مقایسه معیارهای خوشبختی نزد آنان می‌پردازد. اشمیت، برای شخصیت‌پردازی از دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم استفاده کرده است و عناصری چون نام، زاویه دید و ... را مورد توجه قرار داده است. توجه اشمیت در این داستان‌ها، بیشتر به خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی زنان است تا سیمای ظاهری آن‌ها. جزئیاتی که او در توصیف شخصیت‌های زن ارائه داده، بیانگر شناخت نسبتاً جامع او از عوالم و دنیای زنانه است، که در این مقاله از دیدگاه کارد به آن‌ها پرداخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: داستان کوتاه، اریک امانوئل اشمیت، شخصیت‌پردازی، زن، خوشبختی.

\* تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۳۶۱۴۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۳۶۶۹۶، E-mail: samaneh.roudbar@gmail.com

\*\* تلفن: ۰۲۱-۲۲۳۴۴۴۰۵، دورنگار: ۰۲۱-۲۲۳۴۴۴۰۵، E-mail: shahlaheer@yahoo.com

## مقدمه

اریک امانوئل اشمیت در سال ۱۹۶۰ در شهر لیون فرانسه متولد شد. او دارای مدرک دکترای فلسفه است و رساله دکتری خود را به فیلسوف قرن هجدهم میلادی، دنی دیدرو Denis Diderot اختصاص داده است. اشمیت مدتی در دانشگاه سواوای Savoie به تدریس فلسفه مشغول بود، اما علاقه فراوانش به نویسندگی سبب شد تا از سمت استادی استعفا دهد و خود را به طور جدی وقف نویسندگی کند. از او تاکنون آثار زیادی از جمله نمایشنامه، رمان، داستان کوتاه و غیره منتشر شده است. آثار او به ۴۳ زبان دنیا، از جمله زبان فارسی ترجمه شده و مورد استقبال کم نظیری واقع شده است. چندین جایزه مولیر فرانسه، جایزه بهترین مجموعه داستان گنکور، جایزه آکادمی بالزاک و... از جوایز اهدا شده به این نویسنده معاصر است.

علی رغم بی توجهی نویسندگان معاصر فرانسوی به گونه داستان کوتاه، اریک امانوئل اشمیت به این نوع ادبی توجه و علاقه ویژه ای دارد. او تاکنون چهار مجموعه داستان با عنوان های اودت معمولی و داستان های دیگر (۲۰۰۶)، خیالپرداز شهر اوستاند (۲۰۰۷)، کنسرتویی به یاد یک فرشته (۲۰۱۰) و دو مرد از بروکسل (۲۰۱۲) به چاپ رسانده است که از میان آن ها مجموعه اودت معمولی و داستان های دیگر<sup>۱</sup>، کنسرتویی به یاد یک فرشته و دو مرد از بروکسل به زبان فارسی ترجمه شده است. از آنجا که اشمیت، شخصیت های اصلی بیشتر داستان های کوتاه خود را از میان زنان انتخاب کرده است، در این پژوهش، به طور اختصاصی به مقوله شخصیت پردازی قهرمانان زن، در سه داستان کوتاه «وندا وینیچ»، «همه چیز برای خوشبخت بودن» و «اودت معمولی» از مجموعه اودت معمولی و داستان های دیگر خواهیم پرداخت. بدین منظور، پس از ارائه تعریفی از داستان کوتاه و شخصیت داستانی، به معرفی شخصیت های اصلی زن در این سه داستان می پردازیم و جنبه های مختلف شخصیتی آنان، نقش و تأثیرشان را در حوادث داستان بررسی خواهیم نمود.

## بحث و بررسی

## تعریف داستان کوتاه

داستان کوتاه در قرن نوزدهم، یعنی بیش از یک قرن پس از پیدایش رمان، در اروپا و امریکا به عنوان گونه ای نو ظهور کرد و به سرعت رواج یافت. بی تردید یکی از دلایل استقبال

۱- گزیده ای از داستان های این مجموعه با دو عنوان «یک روز قشنگ بارانی»، ترجمه شهلا حائری در نشر قطره و «پرنسس پابرهنه» ترجمه سعیده بوغیری در نشر افراز به زبان فارسی منتشر شده است.

خوانندگان از این نوع ادبی جدید، کوتاهی چشمگیر آن بود که به قول ادگار آلن پو<sup>۱</sup> Edgar Allan Poe «خواندن داستان در یک نشست» را برای خواننده ممکن می‌کرد. پس از آلن پو، نظریه‌پردازان زیادی در سراسر جهان به تعریف داستان کوتاه پرداختند. بسیاری داستان کوتاه را روایت «برشی از زندگی» یک شخصیت یا به عبارت دیگر، روایت مرحله‌ای بحرانی از زندگی شخصیت اصلی داستان می‌دانند. اما به نظر اریک امانوئل اشمیت، «داستان کوتاه عصاره و چکیدهٔ رمان است، در واقع، زمانی کوتاه شده است که فقط اصلی‌ترین و ضروری‌ترین عناصر در آن حفظ شده است» (اشمیت، ۲۰۱۰، ۲۲۳). از این رو، او داستان کوتاه را چنین تعریف می‌کند: «روایت حوادث اصلی و اجتناب از حوادث بی‌فایده، القا کردن به‌جای توصیف و کوتاه نویسی»؛ (همان ۲۲۰) کاری که نوشتن آن دشوارتر از نوشتن رمان است. به عقیدهٔ اشمیت، هر مجموعه داستان کوتاه در واقع کتابی است با مضمون و شکلی واحد. بدیهی است که هر داستان کوتاه می‌تواند مستقل و جدا از دیگر داستان‌های مجموعه خواننده شود، اما به‌باور اشمیت، «هر داستان کوتاه بخشی از طرحی کلی است که آغاز، میانه و پایان خود را دارد» (همان ۲۱۲). بنابراین، مقدم و یا مؤخر قرار گرفتن هر داستان در هر مجموعه، با توجه به‌قصد نویسنده، در جهت بسط و گسترش مضمون اصلی صورت می‌گیرد. در این مقاله نیز، در انتخاب داستان‌های کوتاه، این مهم مد نظر قرار گرفته است. از این رو، از میان هشت داستان کوتاه در مجموعهٔ اودت معمولی و داستان‌های دیگر، سه داستان به‌ترتیب از ابتدا، میانه و پایان مجموعه انتخاب شده است.

### ۱- تعریف شخصیت و معرفی شخصیت‌های زن

شخصیت، فرد ساخته و پرداخته شدهٔ ذهن نویسنده است که همانند یک شخص حقیقی ویژگی‌هایی دارد که با این ویژگی‌ها در داستان و نمایش ظاهر می‌شود. منتقدان داستان، شخصیت را اینگونه تعریف می‌کنند:

«شخصیت داستانی معمولاً انسانی است که بنا به‌خواست نویسنده پا به‌صحنهٔ داستان می‌گذارد، با شگردهای مختلفی که نویسنده به‌کار می‌برد، ویژگی‌های خود را برای خواننده آشکار می‌سازد، اعمال مورد نظر نویسنده را انجام می‌دهد و سرانجام از صحنهٔ داستان بیرون می‌رود» (اخوت ۱۲۵، جزینی ۴۵ و میرصادقی، ۱۳۸۰، ۸۴۰).

۱- نخستین نظریه‌پرداز داستان کوتاه

شخصیت اصلی نیز، «شخصیتی است که محور داستان قرار می‌گیرد، نظر خواننده را به خود جلب می‌کند». (میرصادقی، ۱۳۷۷، ۱۷۶) و «همهٔ حوادث حول محور حضور او می‌چرخد» (جزینی ۴۸).

علاوه بر شخصیت اصلی، ممکن است یک یا چند شخصیت دیگر نیز وارد داستان شوند، این شخصیت‌ها را به‌طور کلی، شخصیت‌های فرعی داستان می‌نامیم. «وظیفهٔ هنری شخصیت‌های فرعی عبارت از: معرفی بیشتر و کامل‌تر شخصیت اصلی است» (بستانی ۲۰۰). اکنون به معرفی شخصیت‌های اصلی زن و بررسی شگردهایی خواهیم پرداخت که نویسنده با بهره‌گیری از آن‌ها، شخصیت‌های داستان‌هایش را به خواننده می‌شناساند.

#### ۱-۱ وندا وینیپج

وندا وینیپج Wanda Winnipeg در واقع نام شخصیت اصلی زن اولین داستان از مجموعهٔ اودت معمولی و داستان‌های دیگر است. وندا زنی ثروتمند و بسیار مشهور است که همه او را می‌شناسند و به او احترام می‌گذارند. او زنی میانسال است، اما بسیار جوان‌تر از سن‌اش به نظر می‌رسد. او با لورانزو Lorenzo مردی جوان و زیبا، که از لحاظ اجتماعی نیز متعلق به طبقهٔ پایین‌تری است، ازدواج کرده است. رابطهٔ آن دو، به دلیل این اختلاف طبقاتی، به گونه‌ای یادآور رابطهٔ ارباب و نوکری است.

وندا از دید اطرافیان، زنی محافظه‌کار است که اغلب، عقایدش را بروز نمی‌دهد و زیاد هم اهل صحبت و یا تعریف و تمجید کردن نیست. اما ناگهان، با دیدن پیرمردی نقاش به‌سنتاش تابلوهایش می‌پردازد، توجه همراهان خود را به او جلب می‌کند و با خریدن تابلوهایی بالاتر از ارزش واقعی‌شان، زندگی او را دگرگون می‌کند. این پیرمرد، در واقع، اولین عشق زندگی‌اش بوده که او به‌خاطر بلندپروازی‌هایش مجبور به ترکش شده است. در حقیقت، وندا از طریق ازدواج با مردان ثروتمند، موفق شده است تا خود را از زندگی و موقعیت فرودین اجتماعی که در آن بوده، خلاص کند. او اکنون ثروتش را مدیون ازدواج با میلیاردر امریکایی، دانلد وینیپج است و شهرتش را مدیون جدایی از او.

#### ۱-۲ همه چیز برای خوشبخت بودن

شخصیت اصلی این داستان زنی حدوداً چهار ساله به نام ایزابل Isabelle است. او مدیر یک مؤسسهٔ هنری و وارث ثروت زیادی است. پانزده سال است که با همسرش ساموئل Samuel

ازدواج کرده و علی‌رغم وجود اختلاف طبقاتی و همچنین نداشتن فرزند، زندگی آرام و به‌ظاهر خوشبختی دارد.

دیگر شخصیت زن داستان، زنی به‌نام ناتالی Nathalie است. او تا حدودی همسن و سال ایزابل است و ساکن یک ناحیه کارگرنشین در جنوب پاریس. او کارمند آرایشگاهی است که ایزابل به‌توصیه دوستش، به‌آنجا می‌رود. ناتالی که همسر دوم ساموئل است و از او سه فرزند دارد، هر بار با دیدن ایزابل از ارائه خدمات به‌او سر باز می‌زند. ایزابل نیز به‌او شک می‌کند و به‌تعقیبش می‌پردازد.

ایزابل که برخلاف ناتالی، زنی نازپرورده، با روحیه‌ای حساس و لطیف است، بی‌وفایی همسر، دغدغه زندگی‌اش می‌شود و از لحاظ روحی به‌هم می‌ریزد. او با دیدی احساسی و زنانه با این قضیه برخورد می‌کند، ناگهان به‌همه چیز حتی به‌عشق ساموئل به‌خود شک می‌کند و او را متهم به‌چشم داشتن به‌ثروتش می‌کند. این در حالی است که ساموئل برای تأمین هزینه‌های هر دو خانواده سخت کار می‌کند و سرانجام هم به‌خاطر فشارکاری زیاد، هنگام بازی با پسرش در آغوش او می‌میرد.

### ۳-۱- اودت معمولی

شخصیت اصلی این داستان که عنوان اولین مجموعه داستان‌های کوتاه اشمیت است، زنی حدود چهل سال و بیوه به‌نام اودت Odette است. اودت زنی معمولی، قانع و سخت‌کوش است که با «فروشنده‌گی در روز و کار دستی درست کردن با پر در شب»، زندگی خود و دو فرزندش را می‌گذراند. او زنی وفادار است، به‌طوریکه حتی با وجود گذشتن ده سال از مرگ شوهرش، آنتوان Antoine همچنان به‌او و عشقش وفادار است. اودت زنی باسواد است. او با خواندن کتاب‌های نویسنده معروف پاریسی، بالتازار بالزان Balthazar Balsan از افسردگی نجات پیدا می‌کند. او زنی جسور است، چرا که به‌توصیه پسرش، شجاعت آن را می‌یابد تا برای نویسنده محبوبش، بالتازار نامه بنویسد و از تأثیر کتاب‌هایش در درمان افسردگی‌اش بگوید. او زنی خوشرو و مهمان‌نواز است. رابطه خوبی با همسایگانش دارد و بالتازار را که به‌خاطر عدم تفاهم با همسرش، از خانه و زندگی‌اش فرار کرده در خانه کوچک اما آرام خود اسکان می‌دهد. او به‌جایگاه و موقعیت اجتماعی خود واقف است. هنگامی که بالتازار به‌او پیشنهاد ازدواج می‌دهد، اختلاف طبقاتی خود و او را یادآور می‌شود.

شخصیت دیگر زن در این داستان، ایزابل، همسر بالتازار است. زنی ثروتمند، با موقعیت

خوب حرفه‌ای (او وکیل است). سال‌هاست که به‌خاطر مصالح اجتماعی با بالتازار ازدواج کرده و از او یک فرزند دارد. این زن از لحاظ شخصیتی، نقطه‌ی مقابل اودت است: زنی جاه‌طلب، بد برخورد و مهمان‌گریز که با منتقد ادبی بالتازار هم رابطه‌ی عاشقانه دارد.

## ۲- شخصیت‌پردازی قهرمانان زن

شخصیت‌پردازی یعنی «آفرینش اشخاصی با ویژگی‌های اخلاقی و روحی مشخص در داستان یا نمایشنامه یا شعر» (میرصادقی، ۱۳۸۰، ۸۴). در واقع، نویسنده از طریق شخصیت‌پردازی می‌تواند به‌قهرمانان داستانش چهره‌ای واقعی ببخشد. در زیر به‌بررسی سه عاملی خواهیم پرداخت که نویسنده با استفاده از آن‌ها توانسته شخصیت‌هایی واقعی خلق کند.

### ۲-۱- نام

بدون شک، یکی از عناصر مهم در شخصیت‌پردازی، انتخاب نام برای شخصیت‌هاست. نزد اشمیت، نام شخصیت اغلب گویای اطلاعاتی درباره‌ی شخصیت از جمله طبقه‌ی اجتماعی اوست. به عنوان نمونه، انتخاب نام اودت معمولی را در نظر بگیریم که اشمیت این نام را از شخصیت «اودت» در رمان در جستجوی زمان از دست رفته شاهکار مارسل پروست Marcel Proust وام گرفته است، چنانچه خود نیز به آن اشاره می‌کند:

«- اودت؟»

- آره پدر و مادرم در حقم سنگ تمام گذاشتن!

- این چه حرفیه، اودت که اسم قشنگیه...

- وای نه، وحشتناکه!

- ابدأ

- چرا!

- این اسم پروستیه.

- پرو...؟»

- پروست... در جست و جوی زمان از دست رفته. اودت دو کرسی Odette de

Crécy، زنی که سوان Swann عاشقش بود...» (اشمیت، ۱۳۸۶، ۷۶).

بدین ترتیب، می‌توان گفت که نام «اودت»، تداعی‌گر زنی از لایه‌های فرودین است.

انتخاب نام خانوادگی «معمولی»، نیز در جهت تأکید بر طبقه اجتماعی شخصیت و تمایز او با اودت پروست می‌تواند باشد: اودتی که معمولی معمولی است، بی‌کوچکترین ادعایی. نمونه دیگر، نامی است که اشمیت برای معرفی شخصیت اصلی داستان «وندا وینیچ» انتخاب کرده است.

«نام واقعی او وندا نبود. ماگالی Magali بود. یک نام احمقانه که زن از آن نفرت داشت. شاید چون هیچ کس آن را با عشق به‌زبان نیاورده بود، حتی آن وقت‌ها هم خود را به‌گونه‌ای دیگر نشان می‌داد. در آن سال‌ها چه نام داشت؟ وندی؟ آری، وندی، مثل قهرمان پترسن Peterson اسمی نزدیک به‌وندا...» (اشمیت، ۱۳۸۹، ۱۷).

می‌بینیم که شخصیت این داستان، پس از ترقی اجتماعی، نام خود را تغییر داده است. چرا که نام او معرف طبقه اجتماعی اوست. ماگالی برای او نامی احمقانه است، زیرا او خود را محق سرنوشت و تقدیر بهتری می‌دانست. بدین ترتیب، نام وندا را با الهام از نویسنده معروف، «وندی پترسون» انتخاب می‌کند و نام خانوادگی همسر ثروتمند و مشهورش، «وینیچ» را نیز به‌عاریت می‌گیرد. از آنجا که «نام بخشی از هویت یک فرد است» (کارد، ۱۳۹۱، ۷۹)، می‌توان گفت، وندا زنی است که هویت مشخصی ندارد، چرا که نام و نامی خانوادگی را به‌یدک می‌کشد که معرف خود او و طبقه اجتماعی واقعی‌اش نیست.

نام دیگری که باید به آن اشاره کرد، نام ایزابل است که در داستان «همه چیز برای خوشبخت بودن» نام شخصیت اصلی داستان است و در «اودت معمولی»، نام یکی از شخصیت‌های فرعی. نام ایزابل در فرهنگ اروپایی، اغلب نام ملکه‌ها و قدیسین بوده است. می‌توان گفت که این اسم از لحاظ فرهنگی، تداعی‌گر شخصیت‌هایی از طبقه ثروتمند و مرفه جامعه است. همانطور که دیدیم، در داستان‌های اشمیت نیز هر دو شخصیت وارث ثروت زیادی‌اند و از این حیث از شوهران خود مستقل‌اند.

### ۳- زاویه دید

زاویه دید شیوه‌ای است که نویسنده با آن داستان را روایت می‌کند. البته زاویه دیدی که نویسنده انتخاب می‌کند بر عناصر دیگر داستان از جمله شخصیت‌پردازی تأثیر می‌گذارد (میرصادقی، ۱۳۸۰، ۳۸۵).

در دو داستان «وندا وینیچ» و «اودت معمولی»، زاویه دید سوم شخص است و داستان

به شیوه دانای کل روایت می‌شود. بدین ترتیب، از روی اعمال، رفتار، گفتار و ذهنیات شخصیت‌ها می‌توان پی به ماهیت وجودی آن‌ها برد. در داستان «همه چیز برای خوشبخت بودن»، داستان از دید ایزابل، شخصیت اصلی روایت می‌شود، بنابراین زاویه دید اول شخص مفرد «من» است. شیوه روایت نیز بیرونی است. ایزابل فقط اعمال و رفتار شخصیت‌ها را از بیرون می‌بیند و از تفکرات و ذهنیات آن‌ها بی‌خبر است. او ناتالی را نمی‌شناسد، از رابطه او با همسرش بی‌اطلاع است و فقط رفتار و عکس‌العمل ناتالی برای او تعجب‌آور است، در حالیکه ناتالی او را بخوبی می‌شناسد.

در اینجا باید به دو شیوه شخصیت‌پردازی اشاره کرد: شیوه مستقیم و شیوه غیرمستقیم. در معرفی مستقیم، نویسنده به‌طور صریح و آشکارا، یا از زبان کس دیگری در داستان، شخصیت را معرفی، تجزیه و تحلیل می‌کند (میرصادقی، ۱۳۷۷، ۱۸۱ و عبدی ۱۰۱). در معرفی غیرمستقیم، نویسنده با عمل داستانی یعنی از طریق افکار، گفت و گوها یا اعمال خود شخصیت، او را معرفی می‌کند (میرصادقی، ۱۳۷۷، ۸۸).

اشمیت در داستان «اودت معمولی» از شیوه غیرمستقیم استفاده کرده است: شخصیت اودت به‌طور غیرمستقیم و از طریق اعمال و گفتار خود به‌خواننده معرفی می‌شود. به‌عنوان نمونه اولین توصیف راوی از اودت در آغاز داستان را نقل می‌کنیم:

«اودت آنقدر سرزنده و بی‌قرار و پراشتیاق بود که حس می‌کرد می‌خواهد پرواز کند، از شهر بروکسل بگریزد، از ورای راهروهای عمارت‌ها بگذرد و از بالای بام خانه‌ها در آسمان به‌کبوترها بیوندد. هرکس این اندام سبکبال را در میان کوچه پس‌کوچه‌های «مون دزار» Le mont des Arts می‌دید، احساس می‌کرد که این زن که پری بر روی گیسوان داشت، بی‌شبهت به‌پرندگان نبود...» (اشمیت، ۱۳۸۶، ۶۳).

با این توصیف اولیه، خواننده متوجه می‌شود که اولاً اودت زنی شاد است و سر حال و ثانیاً، این زن که پری بر روی موهای خود دارد، نمی‌تواند زنی متعلق به طبقه بالا و ثروتمند باشد. به تدریج و در طول داستان می‌بینیم که راوی با توصیف این شخصیت، اطلاعات دقیق‌تری از شخصیت خود در اختیار خواننده می‌گذارد:

«اودت از یک موهبت بزرگ برخوردار بود: از موهبت شاد بودن. انگار در ته وجودش یک گروه موسیقی دائم در حال نواختن آهنگ‌های شاد و رقص‌آور بود. هیچ



مشکلی او را از پا در نمی‌آورد. در برابر هر مشکلی به‌دنبال راه چاره می‌گشت. از آنجا که طبعی متواضع و ساده داشت و هیچگاه فکر نمی‌کرد استحقاق بیشتری در زندگی دارد، هرگز نیز احساس سرخوردگی نمی‌کرد...» (همان ۸۳).

از این توصیف نیز می‌توان چنین برداشت کرد که اودت زنی ساده و قانع است. بلند پرواز نیست و از زندگی خود راضی است.

در داستان «وندا وینیچ» نیز اشمیت از همان شیوه غیرمستقیم بهره برده است:

«وندا وینیچ بی آن که به‌کسی نگاه کند یا مطمئن شود که اطرافیانش با نگاه او را دنبال می‌کنند، از آستانه در عبور می‌کند. چه حالت دیگری می‌تواند وجود داشته باشد؟ پشت پیشخوان هتل، کارمندان می‌لرزند. چون نمی‌توانند توجه او را از پشت عینک دودی‌اش جلب کنند، در خوش برخوردی اغراق می‌کنند...» (اشمیت، ۱۳۸۹، ۹).

با این توصیف اولیه از شخصیت او، متوجه می‌شویم که وندا، زنی معمولی نیست. زنی مشهور و به‌احتمال ثروتمند است که مورد ستایش و احترام دیگران قرار می‌گیرد، بی‌آن‌که دغدغه پاسخ دادن به آن‌ها را داشته باشد.

اما در داستان «همه چیز برای خوشبخت بودن»، شیوه شخصیت‌پردازی به‌صورت مستقیم است. بدین گونه که ابتدا خواننده از زبان شخصیت‌های فرعی داستان، اطلاعاتی درباره شخصیت اصلی کسب می‌کند و سپس از طریق اعمال و گفتار خود شخصیت، شناختش را از او کامل می‌کند:

«اگر حسن اصلی همسر نه‌ایت توجهی است که به‌من دارد، گاهی اوقات این توجه بر دوشم سنگینی می‌کند: کوتاه‌ترین حرفی که به‌زبان می‌آورم، مورد کنکاش، تجزیه و تحلیل و رمز‌گشایی قرار می‌گیرد، تا آن‌جا که اغلب، محض شوخی، با دوستانم اینطور درد دل می‌کنم که احساس می‌کنم با روان‌کاوم ازدواج کرده‌ام. آنها به‌من جواب می‌دهند: «تو هم همه ش بنال! شما پول دارین، اون زیباست، باهوشه، تو رو دوست داره و به‌تمام حرفات گوش میده! دیگه چی می‌خوای؟ چند تا بچه؟» (همان ۱۲۸).

در اینجا است هم از وضعیت مالی خوب شخصیت اصلی آگاه می‌شویم و هم از خوشبختی

او با داشتن همسری زیبا، مطیع و باهوش. همچنین متوجه می‌شویم که فقدان بچه نیز در ظاهر مشکلی برای این زوج خوشبخت ایجاد نکرده است. این توصیف اولیه در حقیقت به خوشبختی ظاهری این زوج قوت می‌بخشد. چرا که در پایان داستان متوجه می‌ویم که علت اصلی ازدواج دوم ساموئل، نداشتن فرزند است.

#### ۴- بازگشت به گذشته

دانستن گذشته یک شخص، شناخت کنونی ما را از او کامل می‌کند. اشخاص «را بر اساس آن چه کرده‌اند و آن چه با آن‌ها شده است، می‌توان شناخت» (کارد ۱۹). بازگشت به گذشته، یکی از شگردهای مورد استفاده در سینما، نمایشنامه و داستان است که با توسل به بازگویی خاطرات، یا اعترافات و درد دل‌ها، یا باز آفرینی خاطرات یک یا چند شخص در داستان عملی می‌شود» (داد ۶۹). پس، شگرد بازگشت به گذشته به خواننده این امکان را می‌دهد تا شناخت کاملی از شخصیت، پیدا کند. به‌عنوان مثال، در داستان «وندا وینیچ»، بارها شاهد رفت و آمد وندا به گذشته و حالیم. نخستین بار، بوی درخت ابریشم، او را به دوران کودکی‌اش می‌برد. دورانی که از آن پیوسته در فرار است:

«زن با اطمینان خاطر چشمانش را می‌بندد. بوی درخت ابریشم او را آزار می‌دهد. زن آشفته می‌شود و با نگرانی به دور و برش نگاه می‌کند. اشتباه می‌کند. او تنها قربانی خود است. این عطر به یاد او می‌آورد که بخشی از کودکی خود را این جا گذرانده، که در آن زمان فقیر بوده و نامش وندا نبوده. هیچ کس این را نمی‌داند و نخواهد دانست. او زندگی‌نامه‌اش را از آغاز پاک‌نویس کرده و به‌خود سر و سامانی داده، طوری که دیگران فکر کنند نزدیک شهر اودسا Odessa در روسیه متولد شده» (اشمیت، ۱۳۸۹، ۱۴-۱۳).

دومین نقب به گذشته زمانی اتفاق می‌افتد که بعد از سال‌ها، سزارو را می‌بیند و این دیدار سبب می‌شود تا او «پشت عینک دودی‌اش» به گذشته سفر کند:

«آن وقت‌ها پانزده ساله بود. بر اساس زندگی‌نامه اصلی و رسمی‌اش، در آن سن، در رومانی بود و در یک کارخانه سیگارسازی کارگری می‌کرد. [...] در واقع، در آن زمان، چند ماهی می‌شد که در فرژوس Fréjus در یک مؤسسه بزرگسالان ناسازگار زندگی می‌کرد. اغلب آن‌ها را یتیمان تشکیل می‌دادند. اگر او پدر و مادر واقعی خود را شناخته

بود، می‌توانست به‌زندگی خود ادامه بدهد، با وجود این، پزشکان به‌دلیل تکرار جرایم مادرش، ترجیح داده بودند جدایش کنند تا به‌مادرش کمک کنند، از شر اعتیاد خلاص شود» (همان ۱۶-۱۷).

اینجا باید به‌انتخاب واژه «عینک دودی» نیز توجه کرد. در واقع، دودی بودن عینک را می‌توان نماد سیاهی و تیره و تار بودن گذشته شخصیت دانست. همانطور که می‌بینیم، بازگشت به‌گذشته، شگردی است که به‌نویسنده این امکان را می‌دهد تا اطلاعات خواننده را درباره شخصیت راوی کامل‌تر کند. بدین ترتیب، خواننده اطلاعاتی درباره هویت و اصل و نسب شخصیت کسب می‌کند.

در داستان «اودت معمولی» نیز می‌بینیم که اشمیت با توسل به‌این شگرد، اصل و نسب و طبقه اجتماعی واقعی بالتازار را پس از آشنایی با خانواده معمولی، به‌خواننده می‌شناساند:

«بالتازار هرگز پدر و مادرش را نشناخته بود و همواره در خانواده‌هایی با درآمد کم زندگی کرده بود که از او مراقبت می‌کردند، مردم شریفی که برای چند سالی علاوه بر فرزندان خودشان، بچه یتیمی را نیز به‌فرزندخواندگی می‌پذیرفتند. از همان نوجوانی با خود عهد کرده بود که تحصیلات خوبی کند و به‌مدارج بالا برسد.....» (همان ۸۵).

نکته جالب توجه اینجاست که هم‌وندا و هم‌بالتازار که سال‌ها از اصل خود دور افتاده بودند، سرانجام روزی به‌خویشتن خویش باز می‌گردند. اولین معشوق وندا، سزارو و آخرین معشوقش، لورانزو، هر دو از لحاظ اجتماعی هم‌قشر خود او، یعنی از اقشار پایین جامعه‌اند. وندا گمان می‌کرد که با پشت کردن به‌عشق خود و ازدواج با مردی ثروتمند، به‌خوشبختی آرزویی خود دست می‌یابد، این در حالی است که می‌بینیم وندا در کنار مردی چون لورانزو آرامش دارد، زیرا او از لحاظ اجتماعی از قشر پایین‌تری است، در واقع هم طبقه خود اوست. بالتازار نیز که پیوسته به‌دنبال خوشبختی است، آن را نزد افرادی از قشر پایین همچون اودت می‌بیند، او در واقع با خلق شخصیت‌هایی از این قشر در داستان‌هایش، ناخودآگاه به‌اصل خود رجوع می‌کرده است:

«عجیب اینجاست که موضوع کتاب‌هایش برگرفته از سال‌های نخستین زندگی‌اش بود و نه محیط اجتماعی که به‌آن دست یافته بود. دلیل هماهنگی و موفقیت مردمی آثارش و اکراه طبقه روشنفکر نیز بی‌شک در همین نکته بود. و حالا که یکی از اعضای خانواده

معمولی شده بود خوشی‌های ساده گذشته‌اش را باز می‌یافت، روابط عاری از جاه‌طلبی و خوش زیستن در میان انسان‌های پرمحبت را» (همان ۸۵-۸۶).

همانطور که در این سه داستان دیدیم، می‌توان گفت که اشمیت در شخصیت‌پردازی قهرمانان زن داستان‌هایش تا حد زیادی موفق عمل کرده است. او تصویری واقعی از زنان هر دو طبقه دارا و ندار ارائه داده، تصویری که منحصر به جامعه فرانسه و یا فرهنگ غرب نیست. به عبارت دیگر، اشمیت، سیمایی واقعی و جهان‌شمول از زن را در داستان‌هایش ترسیم کرده و این ویژگی‌ها سبب شده تا زنانی از سراسر جهان با خواندن آثارش با این شخصیت‌های زنانه، هم‌ذات‌پنداری کنند.

در واقع، اشمیت با تمرکز بر زندگی زنانی از لایه‌های پایین جامعه و با تقابل این لایه با لایه‌های ثروتمند به بررسی بینش و دید هر کدام نسبت به زندگی می‌پردازد. خصوصیت مشترک زنان فرودست، همانند اودت و ناتالی را می‌توان در قناعت، ساده‌زیستی، سخت‌کوشی، وفاداری‌شان به همسر، ارزش‌های خانواده و در یک کلام داشتن دیدی وسیع و جامع‌تر به زندگی دانست.

ویژگی مشترک زنانی ثروتمند همچون ایزابل در «اودت معمولی» و همچنین در «همه چیز برای خوشبخت بودن»، عدم وابستگی مالی، انعطاف‌ناپذیری، بی‌توجهی به ارزش‌های خانواده، و به‌طور خلاصه، دید زنانه و درک سطحی‌شان از زندگی دانست.

از این میان، می‌توان از شخصیت‌های بلندپروازی سخن گفت که برخاسته از طبقات فرودین جامعه‌اند و از موقعیت زندگی خود ناراضی. شخصیت وندا و بالتازار در این گروه قرار می‌گیرند. وندا که از طریق ازدواج با مردان ثروتمند، موقعیت اجتماعی خود را تغییر داده و بالتازار با کسب علم و دانش. هر دو شخصیت، در هاله‌ای از خوشبختی زندگی می‌کنند بدون آن که آن را عمیقاً احساس کنند.

هدف اصلی اشمیت از خلق این زنان با این ویژگی‌های شخصیتی، پرداختن به مضمون خوشبختی و ارائه نقطه نظر خود به‌عنوان یک نظریه‌پرداز به این مضمون است. خوشبختی، حسی است که هر شخص در کنار کسی از جنس خود آن را احساس می‌کند. وندا پس از ازدواج با مردان ثروتمند زیادی، در نهایت در کنار لورانزو است که کمی احساس خوشبختی می‌کند. از طرفی، شخصیت‌های مرد داستان‌ها، بالتازار و ساموئل، هر دو از یک قشر (فرودست) برخاسته‌اند و متعلق به اقشار ثروتمند نیستند. آن‌ها به‌ظاهر زندگی خوشبختی را

به‌خاطر ثروت‌شان دارند، اما خوشبختی واقعی را در کانون گرم خانواده‌هایی ساده و معمولی چون خانواده اودت و ناتالی می‌یابند. خانه‌هایی که علی‌رغم نبودن (دائم) همسر و با وجود مشکلات مالی، شور و شوق زندگی در آن‌ها پیوسته در جریان است.

بالتازار و وندا، هر دو شخصیت‌های جاه‌طلبی داشته‌اند که برای برآوردن آرزوهای خود تمام تلاش خود را کرده‌اند و موفق نیز شده‌اند، اما همانطور که نویسنده سعی در القای آن دارد، حس خوشبختی، حسی نیست که از این طریق ارضا شود. آن دو، درست در میانه راه زندگی، یعنی در چهل سالگی است که بالاخره به‌این نتیجه می‌رسند. در اینجا جالب است که نقطه نظر اشمیت را درباره اهمیت «چهل سالگی» یادآور شویم. او معتقد است که «انسان در بیست سالگی ثمره تربیت و آموزش است، در حالیکه در چهل سالگی نتیجه انتخاب‌هایی است که در طول زندگی انجام داده است، البته اگر انتخاب‌هایی کرده باشد» (اشمیت، ۲۰۱۰، ۲۲۵). بنابراین، از دید اشمیت، چهل سالگی سنی است که انسان به‌راهی که تا آن زمان در زندگی پیموده، می‌اندیشد و برای ادامه آن از خود این سؤال را می‌پرسد: آیا راهی که در پیش گرفته، راه درستی بوده است؟ درست به‌همین خاطر است که در داستان «اودت معمولی»، بالتازار بالزان چهل ساله با دیدن زندگی ساده اودت به‌فکر فرو می‌رود و برای ادامه زندگی خود از او می‌خواهد که کمکش کند. چرا که اکنون (در چهل سالگی) به‌این نتیجه رسیده، راهی که برای زندگی‌اش برگزیده، او را به‌هدفش یعنی خوشبختی نرسانده است. ایزابل نیز هنگامی قادر به‌درک عشق واقعی ساموئل به‌خود می‌شود که او را از دست داده است.

## ۵- تحول شخصیت‌های اصلی

اورسون اسکات کارد Orson Scott Card، چهار عامل اساسی یعنی محیط، اندیشه، شخصیت و رویداد را در شخصیت‌پردازی دخیل می‌داند. به‌عقیده او، هر یک از این عوامل در همه داستان‌ها کم و بیش حضور دارند. اما هر عامل، درون ساختاری دارد که اگر این عامل، در داستان غالب شود ساختار آن تعیین‌کننده شکل کلی داستان خواهد بود (کارد ۹۲).

با توجه به‌آنچه که گفته شد، می‌توانیم ادعا کنیم که داستان‌های اشمیت، داستان‌هایی شخصیت‌گرایند. یعنی داستان‌های او، درباره اشخاصی است که سعی می‌کنند نقش خود را در زندگی تغییر دهند. در این گونه داستان‌ها، داستان زمانی آغاز می‌شود که شخصیت، موقعیت کنونی خود را غیر قابل تحمل می‌یابد و در صدد تغییر آن بر می‌آید و زمانی پایان می‌یابد که شخصیت اصلی نقش جدیدی پیدا کند و در نتیجه به‌خواست خود یا به‌جایگاه قبلی‌اش

بازگردد و یا از بهبود سرنوشتش ناامید شود.

به این ترتیب، می‌توان گفت که تمامی شخصیت‌های داستان‌های اشمیت، «متحول» و یا «پویا»‌یند، یعنی آن‌ها در طول داستان دستخوش تغییر و تحول می‌شوند و جهان‌بینی و یا جنبه‌ای از شخصیت‌شان دگرگون می‌شود. این دگرگونی، اکثر اوقات در جهت سازندگی شخصیت‌هاست، یعنی در جهت متعالی کردن آنها پیش می‌رود. از این منظر، اشمیت از جمله نویسندگان صاحب اندیشه‌ای است که عملکرد خاصی را برای نظام داستانی خود طراحی کرده است (شکروی، نوروزیان ۱۰۷). به این معنا که همه شخصیت‌هایش دچار تغییر می‌شوند، خواه از نظر درونی و خواه از لحاظ بیرونی. به‌عنوان نمونه، ایزابل در «همه چیز برای خوشبخت بودن» هم از نظر بیرونی و هم درونی تغییر می‌کند: تغییر آرایشگاه سبب تغییری در سر و وضع ظاهری‌اش می‌شود و این تغییر ظاهری در نهایت منجر به تغییر درونی او، یعنی تغییر در شیوهٔ بینش او به‌زندگی و همسرش می‌شود. تا قبل از دیدن دوستش که با رفتن به آن آرایشگاه تغییری اساسی کرده بود، ایزابل لزوم ایجاد تغییر در خود را احساس نمی‌کند. پس، می‌توان ظاهر زیبایش (پس از بازگشت از آرایشگاه) را استعاره از زندگی به‌ظاهر خوشبخت او دانست. در ابتدای این داستان می‌خوانیم که ایزابل در راه بازگشت از آرایشگاه، پشت ویتترین هر فروشگاه می‌ایستد تا تصویر خود را در آن ببیند. آنچه که می‌بیند، «زنی ناشناس و زیبا با چهره‌ای متبسم» است. اینجا، واژهٔ «زنی ناشناس» بیانگر تضاد موجود بین من ظاهری و من واقعی این شخصیت است، به‌عبارتی دیگر، آنچه که می‌نماید با آنچه که هست متفاوت است (تغییر بیرونی).

از طرفی دیگر، او پس از اطلاع از ازدواج دوم همسرش، او را «یک بیگانهٔ تمام عیار» می‌خواند. اینجا نیز واژهٔ «بیگانه» بر تضاد بین خود واقعی ساموئل و خودی که ایزابل از او در ذهن خود ساخته، تأکید می‌کند (تغییر درونی).

نمونهٔ دیگر، شخصیت ونداست که فقط از لحاظ ظاهری و سطحی دچار تغییراتی شده است و این تغییرات سبب تغییراتی درونی در او نشده است. اشمیت برای بیان این تغییر که در تضاد با ظاهر قبلی شخصیت است، به‌توصیف وضعیت ظاهری کنونی او می‌پردازد:

«او از احتمال این که مرد (سزارو) او را بشناسد هراسی نداشت، چون موهای بور،

عینک دودی، صدای سنگین، لهجهٔ روسی و به‌خصوص ثروتش، هرگونه شناخت او را

غیر ممکن می‌ساخت» (اشمیت، ۱۳۸۹، ۲۲).

بنابراین، وندا خود را با تغییراتی که در ظاهر و زندگی‌اش ایجاد کرده، هماهنگ می‌کند. او نیز خود را آنچنان می‌نمایاند که نیست. پس، در جمع، همانند یک بانوی متشخص ثروتمند رفتار می‌کند و هنگام صحبت کردن در انتخاب کلماتش دقت به خرج می‌دهد. اما نویسنده با دخالت راوی، از این ظاهر سطحی شخصیت پرده برمی‌دارد:

«وندا در تک‌گویی‌های درونی خود، از جملات ساده‌ای استفاده می‌کند که جمله‌بندی‌های عامیانه آن‌ها، از اصل و نسب او پرده بر می‌دارد؛ جای خوشبختی است که فقط خودش شنونده آن‌هاست» (همان ۱۲-۱۳).

در داستان «اودت معمولی» نیز می‌بینیم که اودت با خواندن کتاب‌های بالتازار، دچار یک تغییر درونی شده است، تغییری که بینش او به‌خود و زندگی را تحت تأثیر قرار داده است:

«از دولت کتاب‌ها تون یاد گرفتم که به‌خودم احترام بذارم، که خودم رو یک کم دوست داشته باشم. که این اودت معمولی بشم که الان هستم: زنی که هر روز صبح با اشتیاق پرده‌ها رو کنار میزنه و هرشب هم با دل خوش می‌بنده» (همان ۷۳).

اودت به‌نوبه خود، با شیوه زندگی و طرز تفکرش سبب تغییری مثبت در زندگی بالتازار و همسرش، ایزابل می‌شود. آشتی دادن ایزابل و بالتازار و تقدیم کتابی با عنوان «سعادت دیگری» از طرف بالتازار به اودت، نشان از تغییر دید آن‌ها به زندگی است.

حال این پرسش مطرح می‌شود که دلیل این تغییر و دگرگونی شخصیت‌ها چیست؟ باید گفت که این تحول و دگرگونی، ریشه در باورهای فلسفی نویسنده دارد. اشمیت جبرگرایی را که بر تغییرناپذیر بودن انسان به دلیل عدم اراده و اختیار است، به شدت رد می‌کند. به نظر او، انسان آزاد است و می‌تواند خود را تغییر دهد و بهتر شود (اشمیت، ۲۰۱۰، ۲۲۶) درست به همین خاطر است که داستان‌هایش شخصیت محورند و بالتبع، شخصیت‌هایش همواره در حال تغییر و تحولند. همانطور که در این سه داستان مورد بحث نیز دیدیم، همه شخصیت‌هایش دچار دگرگونی می‌شوند و به خاطر دید امیدوارانه و خوش بینانه این نویسنده فیلسوف، به زندگی، تغییراتی که اغلب شخصیت‌هایش متحمل می‌شوند، تغییری مثبت و همانطور که گفته شد، در جهت متعالی شدن آن‌هاست. در میان داستان‌های کوتاه اشمیت، تنها داستان «کنسرتویی به یاد یک فرشته»، از مجموعه‌ای به همین عنوان را می‌توان نام برد که در آن، اشمیت شخصیتی را خلق می‌کند که دچار تغییری در جهت مخالف، یعنی از خوبی به سمت

بدی می‌شود. دگرگونی شخصیت‌های اشمیت، عنوان کتاب نقدی از میشل میر<sup>۱</sup>، را نیز به‌خود اختصاص داده است که در آن نویسنده به بررسی هویت‌های دگرگون شده در نمایشنامه‌های اشمیت می‌پردازد. از آنجا که شخصیت‌های اشمیت، هرگز از بهبود سرنوشت خود ناامید نمی‌شوند، این منتقد در این کتاب به او لقب «نویسنده امید در دنیای نومید معاصر» را داده است (میر ۸).

### نتیجه

اشمیت بر خلاف بسیاری از نویسندگان هم عصر خود، بر عامل شخصیت در داستان‌هایش تأکید می‌کند و داستان‌های شخصیت‌گرا و یا شخصیت محور خلق می‌کند. از این رو برای او، شخصیت‌پردازی اهمیت ویژه‌ای دارد. او از هر دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم برای شخصیت‌پردازی استفاده کرده است. او ابتدا با انتخاب دقیق نام شخصیت‌ها، شمه‌ای از جایگاه و موقعیت اجتماعی آنان را به خوانندگان بازگو می‌کند و سپس با انتخاب زاویه دید مناسب (به عنوان نمونه، زاویه دید اول شخص در داستان «همه چیز برای خوشبخت بودن») و یا با بهره‌گیری از شگرد بازگشت به گذشته (همانند دو داستان «وندا وینیچ» و «اودت معمولی») به معرفی کامل شخصیت‌های خود می‌پردازد. بدین ترتیب، او موفق شده تا با انتخاب شخصیت‌هایی از طبقه فقیر و ثروتمند، بیشتر به لحاظ سنی، میانسال که همگی شان در زندگی مشترک با تجربه بوده‌اند؛ تصویری کامل، واقعی و پذیرفتنی از شخصیت زنان ارائه دهد، تصویری جهان‌شمول که منحصر به زنان فرانسوی و یا فرهنگ غرب نیست. استقبال خوانندگان آثار وی در سر تا دنیا، گواه این ادعاست.

از سوی دیگر، اشمیت، برخلاف بیشتر فیلسوفان، نگاهی مثبت و خوش‌بینانه به زندگی و دنیای معاصر دارد؛ نگاهی که انعکاس آن را از طرفی در تحول و دگرگونی مثبت شخصیت‌هایش شاهدیم و از طرف دیگر، در پایان خوش داستان‌هایش. پایانی که هرچند به‌مرگ و یا زوال شخصیت‌ها می‌انجامد اما پایانی خوش محسوب می‌شود، چراکه در داستان‌هایش، انسان در جدال با سرنوشت خویش، همواره پیروز میدان است.

او بحران هویتی قرن معاصر را با خلق شخصیت‌هایی دوگانه به تصویر می‌کشد. اشخاصی که از هویت واقعی (از من واقعی) خود در گریزند و در جستجوی خوشبختی و حس رضایت

---

1- Michel Meyer



از زندگی، ناچارند تا من «دیگری» را به‌عاریت بگیرند. گویی در داستان‌های اشمیت، درک این بحران هویتی جز در تقابل با اشخاصی «معمولی» که با من واقعی خود به‌خوشبختی و آرامش رسیده‌اند، امکان‌پذیر نیست.

در پایان نیز باید خاطر نشان کرد که انتخاب داستان کوتاه توسط نویسنده، از طرفی امکان خلق شخصیت‌هایی متنوع با خاستگاه‌های اجتماعی متفاوت، با نگرش‌های متفاوت به‌زندگی و ویژگی‌های متفاوت اخلاقی را مهیا کرده و از طرفی دیگر، شرایط در کنار هم قرار گرفتن آن‌ها را در قالب یک کتاب فراهم آورده است.

### Bibliography

- Bostani, Mahmoud. (1371/1992). *Islam va Honar (Islam & Art)*, (Translated by Haosseini Saberi). Mashhad: Astan Ghods Razavi Publication Institute.
- Card, Orson Scott. (1391/2012). *Shakhsiatpardazi va zavieh did dar dastan* (Characters and viewpoint). Ahvaz: Rasesh Publications.
- Jozini, Mohammad Javad. (1385/2006). *Alephbaye Dastannevisi* (Alphabet of writing Fiction). Tehran: Hezareh Ghoghous Publications.
- Okhovat, Ahmad. (1377/1998). *Dastour Zaban dastan* (Story Grammar). Isfahan: Farda Publications.
- Schmitt, Eric-Emmanuel. (1386/2007) *Yek Rouz Ghashang Barani* (A Nice Rainy Day), (Translated by Shahla Haeri). Tehran: Ghatreh Publications.
- . (1389/2010). *Princes pa berahneh* (Barefoot Princess). (Translated by Saede Bougheyri). Tehran: Afra Publications.
- . (2010). *Concerto to the memory of an angle*, Paris: Albin Michel.
- “Magazine of Comparative literature Studies”, Shokravi, Shademan & Norouzian, Masoud, (1388/2009) “Tatbigh Shakhsiat Pardazi dar dastanhaye kutah irani va khareji” (Comparison of characterization in Iranian and Foreign short Stories)
- “Magazine of Woman in Culture and Art (Women Studies)”, Abdi, Salaheldin & Zamani, Shahla (1389/2010). “Shakhsiat pardazi zan dar adabiat dastani Najib Kilani” (The characterization of female characters in Fictions of Najib Kilani)

Meyer, Michel. (2004). *Eric-Emmanuel Schmitt or Shaky identities*. Paris: Albin Michel.

Mirsadeghi, Jamal & Mirsadeghi, Meymanat. (1377/1998). *Vajeh Nameh Honar Dastan Nevisi* (The Fiction Dictionary). Tehran: Mahnaz Book.

---. (1380/2001). *Anasor Dastan* (Story Elements). Tehran: Sokhan Publications.